

بی‌نما

شماره مسلسل ۱۱۲

سال دهم

آبان‌ماه ۱۳۳۶

شماره هشتم

کتابی از مأمون خلیفه

مجتبی مینوی

این مقاله در باب رساله‌ایست از مأمون که بدست ما رسیده و تا کنون مجهول بوده است. عنوان آن « عیون کتاب کلیله و دمنه و اغراضه ممّا لخصه المأمون » است و عبارت از اختصاریست از کلیله و دمنه‌ای که ابن المقفع از پهلوی بزبان عربی ترجمه کرده بوده است. اخبار از پیدا شدن این کتاب را نگارنده موضوع خطابه‌ای قرار داد که در کنگره بین‌المللی مستشرقین در مونیخ قرائت کرد.

از کنگره بین‌المللی مستشرقین اکثر خوانندگان لابد اطلاع دارند، ولیکن برای مسبق شدن عدّه قلیلی که شاید از کمّ و کیف آن چنانکه باید و شاید آگاه نباشند مختصراً عرض میشود که در نظر مردم اروپا و آمریکا که خاک خود را مغرب‌زمین (یا باصطلاح امروز فارسی «باخترزمین») می‌شمارند مشرق‌زمین (یا «خاورزمین») عبارتست از کلیّه اراضی مابین اوقیانوس اطلس و اوقیانوس کبیر که در جنوب بحر الروم (مدیترانه) و بحر اسود، و مغرب دریای خزر واقع شده است یعنی از مراکش و الجزیره و تونس و مصر و فلسطین و سوریه و لبنان و عراق و ترکیه و ایران و قفقازیه

و افغانستان و ترکستان گرفته تا ژاپن، و نیز هر چه در جنوب این ممالک باشد. و هر کس را که اشتغال و رشته کارش تحقیق و تتبع در باره تاریخ و جغرافیا و زبان و دین و فرهنگ و صنعت و هنر و سایر خصوصیات هر یک از اقوام امروزی یا از میان رفته ساکن این اراضی باشد او را مستشرق می نامند هر چند که فی المثل عالمی از اهل ایتالیا باشد که در باره مراکش تحقیق و تتبع می نماید که مملکتی است در مغرب ایتالیا. و این اصطلاح اگر چه غیر منطقی بنظر آید غریب تر از اصطلاحات خاور میانه و خاور - نزدیک و خاور دور نیست که در دهان یک نفر ایرانی و افغانی یا بنوک قلم یک ترک و هندی می آید و می گویند و می نویسند بی آنکه بیندیشند که از برای بنده که در ایران نشسته ام خاور میانه چه معنی دارد (۱).

باری، پس مستشرقین آنها هستند که موضوع کار و تحقیقاتشان همه چیز مربوط به اقوام افریقای شمالی و شرقی و جنوبی و آسیای غربی و مرکزی و جنوبی و شرقی است. و از هشتاد سال پیش قرار بر این شده است که هر سه سال (یا اگر ممکن نشود چهار سال) یک بار این علما در شهری از شهرها انجمنی بکنند و از همه جا آنجا جمع شوند و مطالب تازه ای را که یافته اند بیکی از سه زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی بعرض همکاران برسانند و باهم معارفه و مشاوره بعمل آورند. این انجمن را هم بزبانهای «غربی» کنگره می نامند. و این لفظ ربطی با کنگره بمعنی دندانهای برج و باروی قلاع ندارد، تا کسی گمان نکند که این لفظ هم، مثل افسر (مأخوذ از افسر انگلیسی) که گمان برده اند با افسر فارسی بمعنای تاج ارتباطی دارد، از اصل و منشأ فارسی است.

در موقع انعقاد هر کنگره ای و قبل از ختم آن، بر حسب دعوتی که از یکی از ممالک رسیده باشد مقرر میدارند و تصویب می کنند که کنگره بعدی در کدام مملکت منعقد شود. مثلاً در سال ۱۹۵۱ میلادی در استانبول بود، و قرار گذاشتند که در سال ۱۹۵۴ در انگلستان باشد و در کیمبریج منعقد شد، آنجا قرار گذاشتند که در سال ۱۹۵۷ در مونیخ برقرار شود، و امسال در مونیخ بر حسب دعوتی که از حکومت

(۱) ما در قدیم خاک مشرق را برای چین و مغرب اقصی را برای مراکش اصطلاح کرده بودیم. خراسان از این مقوله نیست.

جاهیر شوروی رسیده بود تصویب کردند که در سال ۱۹۶۰ در نین گراد یا استالین آباد اجتماع نمایند.

اساساً بنا بوده است که اعضای این کنگره‌ها مستشرقین باشند بمعنای اخص کلمه (یعنی علمای مغرب زمین که در باب مشرق زمین کار می‌کنند)، ولی کم‌کم این قید از میان رفت، و مشرقیانی هم که در همان علوم و فنون کار می‌کردند از برای استفاده و افاده در این کنگره‌ها شرکت نمودند و در انتها و دانشگاه‌های ممالک شرقی نمایندگانی تعیین کردند و فرستادند. این اشتراک ممالک شرقی در کنگره‌ای که اساساً درباره خود آنها و برای بسط و توسعه اطلاع و معرفت باحوال گذشته و حال ایشان است هم بسیار خوب و هم لازم است. آن علمای دیگر را می‌شناسند و از گفته آنها مطلع میشوند و اگر بتوانند خود نیز بافزایش و توسعه شرق شناسی کمک (یا کمک) می‌کنند.

کنگره‌ای که امسال در نیمه اول شهریور ماه در شهر مونیخ (یا مونیخ) منعقد گردید بیست و چهارمین کنگره بود، و دانشگاه ایران و وزارت فرهنگ ایران چند نماینده رسمی در آن داشت و علاوه بر آن گروهی دیگر از ایرانیان، چه از خود ایران و چه از نقاط دیگر، با آنجا آمده بودند که جمعاً بیست نفر میشدند. رئیس هیئت نمایندگی دانشگاه و وزارت فرهنگ ایران جناب آقای تقی زاده بودند و اعضای آن آقای دکتر معین و آقای دکتر یارشاطر و آقای عباس زریاب خوئی و بنده. از سایر ایرانیان آنها را که خطابه‌ای ایراد کردند عن قریب یاد خواهم کرد، و دیگران (بترتیب حروف تهجی باعتبار نام خانوادگی) عبارت بودند از: دکتر محمد آشنا، اسمعیل افجه‌ای، ایرج افشار، ابوالحسن شاهر، حبیب‌الله صمدی، آقای صمیمی، آقای فلاطوری، دکتر تورخان گنجه‌ای، حشمت مؤید، دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی، دکتر وصالی. خطابه آقای دکتر معین درباره هورقلیا (Hever gelyâ) بود که در باب آن چهار سال قبل هم مقاله‌ای بفارسی (در مجله دانشکده ادبیات) منتشر کرده بودند. آقای دکتر یارشاطر مددی به پیشرفت معرفت ما نسبت به زبانهای ایرانی و لهجه‌های محلی نموده خطابه‌ای در باب زبان خلخال ایراد کردند. آقای خوئی نسخه‌ای از کتاب اخلاق الوزیر بن ابن العمید و ابن عبّاد تصنیف ابو حیان توحیدی را که تازه در

ترکیه یافت شده است (بعد ازین در این خصوص باز بحث خواهد شد) معرفی کردند و وعده دادند که آن را منتشر سازند . شاید مضمون خطابه ایشان نیز برای مجله یغما تحریر و برای انتشار ارسال گردد .

آقای سعید نفیسی که از هندوستان آمده بودند بفرانسه خطابه ای خواندند در باب حالت حالیه تعلّم و تدریس پهلوی در ایران . آقای علی سامی رئیس مؤسسه علمی تخت جمشید خطابه ای بزبان انگلیسی در باره حفاریات و کشفیات اخیر که در تخت جمشید شده است تهیه کرده بودند که برای ایشان خوانده شد و بد خوانده شد . آقای علی آفقه در باب نهضت جدید در ادبیات ایران خطابه ای نوشته بودند . آقای دکتر محمد مکرری در موضوع فکر و عقیده تناسخ در مذهب اهل حق خطابه ای بفرانسه خواندند که شنیده نشد . آقای عباس مزدا اطلاعات مبسوطی در باره شیشه گری در ایران در مدت سه هزار سال با تصاویر رنگی تهیه کرده بودند که بسیار جالب بود . خطابه بنده هم چنانکه عرض شد در خصوص نسخه ای از اختصار کلیله و دمنه عربی بانشای مأمون خلیفه بود .

نسخه این رساله در جزء مجموعه ایست از رسائل و اشعار عربی که بشماره ۳۵۴۲ در کتابخانه اسعد افندی در استانبول محفوظ است و در این مجموعه قریب ۵۵ قسمت ممتاز تحت عناوین مستقلّ تشخیص میتوان داد . نویسندگان فهرست نسخ در ترکیه که این مجموعه را فهرست کرده اند بسیاری از عناوین را قید نکرده و از اهمیت بعضی از رسائلی که در آنست آگاه نشده اند . چند کتاب و رساله از تألیفات ابو حیان توحیدی در آن میان است ، برخی تمام و کمال مانند اخلاق الصّاحب و ابن العمید که درباره آن آقای زریاب خوئی خطابه ایراد کردند ، بعضی دیگر بتلخیص و اختصار آمده یا در نتیجه کم شدن اوراق مجموعه ناقص شده است مثل کتاب الامتاع والمؤانسه و کتاب الزلفه . اکثر عناوین مجموعه عناوین منتخبات اشعار است ، و از جمله اینها چند قطعه شعریست در مدح عمید الملک ابو نصر کندری . از اینجا میتوان استنباط کرد که نسخه قبل از اواسط قرن پنجم هجری کتابت نشده است . از جانب دیگر از کاغذ و خط و مرگب حکم میتوان کرد که قطعاً نسخه قبل از پانصد هجری نوشته شده است . بنابراین نسخه ایست بسیار قدیم و معتبر برای مقابله و تصحیح چندمتمنی از متون عربی

بسیار مفید، مثل الصداقة والصديق، والرّسالة فی العلوم، والامتناع و المؤانسة هر سه از توحیدی، امثال قاسم بن سلام، مکاتبات و مقامات بدیع الزمان همدانی، کتاب المبهج، والتمثیل (یا التمثیل) و المحاضرة، و سحر البلاغة هر سه از ثعالبی، عیون الحکم، و اشعار ابو الفتح بُستی. فیلم کاملی از این مجموعه برای دانشگاه طهران تهیه کرده و تحویل کتابخانه مرکزی دانشگاه داده‌ام.

دو رساله از جمله مندرجات مجموعه از نسخ یکگانه است، یکی همان که آقای رریاب خوئی در باره آن ایراد خطابه کرد، یعنی اخلاق الوزیرین، و دیگری همین عیون کتاب کلیله و دمنه و اغراضه ممّا لخصه المأمون که عبارت باشد از حکم و مواعظ و نتایج اخلاقی و مقاصد کلیله و دمنه. در اینکه مراد از المأمون همان مأمون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی است شکی نباید باشد و حاجت با استدلال نیست؛ آنچه بالخصوص باید خاطر نشان کرد اینست که شاید همین مبادرت مأمون تلخیص کلیله و استخراج مواعظ و حکم آن باعث شده است که در برخی از کتب قید کرده‌اند که کتاب کلیله و دمنه را از پهلوی بعربی ابن المقفّع نامر مأمون ترجمه کرد (که قطعاً خبر نادرستی است)، و حتی نسخه‌ای از کلیله و دمنه ابن المقفّع در همین شهر مونیخ محفوظ است که بر اول آن نوشته است ممّا عربّه المأمون. مؤلفین شاید اجمالاً مطلع بوده‌اند که مأمون خلیفه کاری در باره کلیله و دمنه کرده است، ضمناً شکی هم نداشته‌اند که ترجمه کلیله را ابن المقفّع کرده بوده است، این طور نتیجه گرفته‌اند که پس بر حسب امر مأمون بود که این ترجمه ساخته شد.

بنده قصد دارم که این حکم و مواعظ مستخرجه از کلیله و دمنه را بهمراهی متن فارسی کلیله (ترجمه نصرالله منشی) طبع و نشر کنم، و چون باین مقصود نسخه را استنساخ می‌کردم لازم شد که بنسخه‌های چاپی کلیله عربی رجوع کنم. معلوم شد که از میان متون چاپ شده کلیله ابن المقفّع آنکه بیش از همه نزدیک باین تلخیص مأمون است متن چاپ بیروت است که لوئیس شیخو نشر کرده است. نه اینکه این چاپ غلط نداشته باشد، خیر، زیاد هم غلط دارد، ولی عباراتی که مأمون از کلیله استخراج کرده با عبارات ابن چاپ بیشتر موافق می‌آید تا با چاپهای دیگر (چاپ اخیر

مصر را که دارالمعارف نشر کرده است هنوز باین منظور رسیدگی نکرده‌ام).
 اما مأمون در بند قصه‌های کليلة و دمنه نبوده است و فقط با حکمت و اندرزی که
 از آن قصص بدست می‌آید کار داشته است. بنابراین قصه‌ای در این تلخیص یافت نمی‌شود
 الا آن حکایات کوتاهی که جنبه تمثیل دارد و در ضمن اصول اخلاقی گنجدیده است.
 ازین گذشته مأمون در ترتیب و تدوین پندها و حکمتها متابعت ترتیب اصل
 کتاب را نیز نکرده است، بلکه آنها را بر حسب موضوع مرتب ساخته، یعنی ابتدا
 تفکرات راجع بهاریتی بودن زندگانی دنیائی و فانی بودن این وجود جسمانی را در
 پی یکدیگر آورده است و سپس آراء راجع بوظایف و دانستیهای سلطان (یعنی
 حکومت و اولیای امور) را آورده، و بعد از آن آنچه را که برای وزراء و اصحاب
 سلطان دانستن آن لازمست، و قس علی هذا. و این اسلوب ترتیب افکار و آراء خود
 مددی بشناساندن انتخاب کنندة آنها می‌کند که آنچه در فکر او اولی و اهم مقاصد
 بوده است و وظایف پادشاهی و معرفت قواعد حکومت بوده است.
 افتتاح کليلة و دمنه که از انشای ابن المقفع است گویا هیچ خاطر مأمون را
 جلب نکرده، زیرا که از آن جمله یا عبارتی اقتباس ننموده است. میتوان احتمال هم
 داد که در نسخه‌ای که بدست او بوده است دیباجه طولانی منسوب باین المقفع وجود
 نداشته. ولیکن نمی‌توان نیز گفتن که مأمون فقط با اندرزا و حکمت هائی کار
 داشته است که از هند آمده بوده است، چونکه چندین عبارت از دیباجه منسوب به
 برزویه حکیم برداشته. اما يك چیز را مسلماً از مقدمه ابن المقفع یاد گرفته و پیروی
 کرده است، و آن اینکه کليلة و دمنه را نباید از برای تفریح و بخاطر قصص یا تصاویر
 آن مطالعه کرد بلکه باید از آن پند و اندرز و موعظه و نصیحت و حکمت آموخت.
 میتوان فرض و تصوّر کرد که مأمون چندین ورق کاغذ مختلف از برای گفتارهای
 راجع بموضوعات گوناگون پیش خود گذاشته بوده است و در حینی که کتاب را
 مطالعه می‌کرده است بهر عبارت و مطلبی میرسیده است که با ذهن و خاطر او موافق
 می‌آمده و ثبت آن را لازم می‌شمرده است آن را در ورق مخصوص بآن موضوع قید
 می‌کرده، سپس این اوراق را بصورت رساله‌ای در آورده است.

اکنون مثالی چند از عبارات مأمون در قبال عبارات اصل کلیله و دمنه نقل می‌کنم تا شیوه و اسلوب او در تبدیل کلام نویسندگان بحکمی کلی و حکمتی یاد گرفتنی معلوم گردد.

۱ - آنجا که برزویه بنفس خود خطاب کرده می‌گوید: یا نفس ألا تعرفین نفعك من ضرک، ألا تنتهین عن تمنی ما لا یناله احدٌ الا قلّ متاعه الخ (چاپ شیخو ص ۳۰ س ۱۳ و مابعد) - مأمون آن را بدل باین قول کرده است که: العاقل حقیقٌ بأن ینسخی (؟) نفسه عن الدنیا علمه بأن احداً لا ینال منها شیئاً الا قلّ متاعه الخ؛ و بدین منوال تفکرات يك نفر آدمی را بدل کرده است بدستور کلی برای کلیه عقلا. و آنجا که برزویه می‌گوید: یا نفس ألا تذکرین ما بعده هذه الدار الخ - مأمون باین لفظ تغییرش داده است که: علی العاقل ان یدوم ذکره لما بعده هذه الدار... و کلیه افعال تالی را نیز بدین اعتبار تغییر داده است. درسی که ازین تفکرات گرفته شده است مخصوص بمأمون است و در اصل نیست: فلیدم ذکره الآخرة دواماً ینسیه ما تُسرّه الیه نفسه من هذه الدار الفانیة الزائلة عمّا قلیل.

۲ - باز آنجا که برزویه نفس را مخاطب ساخته می‌گوید: یا نفس لا تغترّی.. چاپ شیخو ص ۳۱ س ۶) - مأمون آن اندیشه را بشکل دستوری کلی در آورده و گفته است که: لا تغترّی العاقل بصحبة الأحباء...

۳ - این عبارت از نمونه های خوب است در شناختن اسلوب مأمون. برزویه می‌گوید (ص ۳۲ س آخر): یا نفس لا یبعدنّ علیک امرُ الآخرة فتمیل الی العاجلة فتکونی فی استعمال (چاپ قاهره: استعجال) القلیل و بیع الکثیر بالیسیر کالتاجر الذی زعموا... که حکایت تاجر را دنبال آن می‌آورد - مأمون که قصه‌ها را حذف می‌کرده است فکر را نقل کرده و آن را بدو کلمه که از خود افزوده ختم داده باین شکل: لیس للعاقل أن یتبع من الآخرة فیمیل الی العاجلة فیکون قد باع الکثیر بالقلیل و التفسیر بالخسیر.

۴ - در عبارتی که اینجا می‌آوریم تغییر و زیادتیی حتی از آن یکی هم بیشتر است. برزویه گفته بوده است (ص ۳۷ س ۱۰ و ما بعد): و رأیت الصّلاح لیس کمثله

صاحب و لا قرین و رأیت مکسبه اذا و فق الله له و أعان علیه یسیراً و وجدته أحنی علی صاحبه و أبرّ من الآباء و الامّهات الخ - و آنچه مأمون نوشته است اینکه : الأدب خیر میراث ، و حسن الخلق خیر قرین ، و التوفیق خیر قائد ، (که جملگی الحاقی و اضافی است) و الصّلاح خیر صاحب ، و کسب ذلک اذا و فق الله یسیر ، و هو علی صاحبه أحسن اثرأ (در نسخه چنین است و محتمل است که اصل أحنّ و أبرّ یا أحنی و أبرّ بوده) من الآباء و الامّهات الخ .

۵ - مطلبی که مأمون اینجا آورده مأخوذ است از فصلی دراز از اصل کلیله که بر زویه دران لذت حیات دنیا را بسیار چیزها تشبیه کرده است و از آن میان مأمون چهار تشبیه را برگزیده : کوزه‌ای پر از عسل که در قعر آن زهر تعبیه کرده‌اند ؛ خوابی که مرد خفته می‌بیند ؛ برق که یک لحظه نور می‌بخشد ؛ و مردی که بدین لذتها خوش است بگر می‌ماند که گرد خویش ابریشم می‌تند .

شماره ۸ در مستخرجات مأمون نیز از آنهاست که شایسته توجه است . اصل چنین بوده است که : و نظرت فی الذی یهولنی من أذی التّسک و ضیقہ فقلت ما أصغر هذا و أقلّه فی جنب روح الأبد و راحتہ . فنظرت فیما نشره الیه التّفنّس من لذّة الدّنیاء فقلت ما أمرّ هذا و أوحشه و هو یدفع الی الشرّ و هو انه (ص ۳۹ سطور اخیر) - و آنچه مأمون نوشته است اینست که : العاقل حقیقٌ باستصغار کلّ ما احتمل من المشقّة و الأذی فی العاجلة فی جنب ما یصیر الیه من روح الأبد فی الآجلة . و هو حقیقٌ باستمرار کلّ ما نشره الیه التّفنّس من لذات الدّنیاء لما یصیر الیه من ضنک الأبد و عذابه و هو انه .

یکی دیگر از عبارات معرّف اسلوب مأمون شماره ۳۹ از مستخرجات اوست . در اصل کلیله دمنه چنین آمده است که دمنه شیر را گفت : ایها الملك ان رعیتک و من بحضرتک حذروا ؟ (جدیرون ؟) أن یرفعوا ما عندهم الیک و لا تنزّلهم منازلهم الا بذلک کالزرع المدفون ... (ص ۵۹ س اخیر و مابعد) - این عبارت را مأمون بدین صورت آورده است که : یحقّ علی الرّعیّة أن یلطفوا التّعریف و الیهم ما عندهم من علم و مروّة و ینذلوا یحقّ له الرّأی و التّصحیح فانّ الوالی لا یعرفهم حقّ معرفتهم و لا ینزّلهم منازلهم الا بذلک ... می‌دانید که در ابتدای باب شیر و گاو مابین کلیله و دمنه بحثی در گرفته است

که آیا رواست که دمنه خویشتم را بر شیر عرض کند یا نه . کلیله آخر از او می پرسد: گرفتم که مورد عنایت شیر شدی و در خدمت او مشار و مشیر گشتی ، بعد از آن چه ؟ و دمنه جواب میدهد که لو قد دنوتُ منه عرفت اخلاقه ثم انحططت فی هواه و رفقت فی متابعته (ص ۵۸ س ۲ و مابعد) - و مأمون این جواب دمنه را بصورت تکلیفی برای اصحاب سلطان در آورده (شماره ۴۶) و گفته است : صاحب السلطان جدیر بان يعرف اخلاقه ثم یرفق فی متابعته الخ .

از این نمونه ها ملاحظه می توان کرد که مأمون رساله مستقلی در آداب و حکم که مستخرج از کتاب کلیله و دمنه ابن المقفع است تألیف کرده است. (۱) این رساله ۱۱ صفحه و یک نلث صفحه از نسخه را گرفته است و بخطی ریز و در هم باسطور نزدیک بیکدیگر نوشته شده است که اگر بقطع و بشکل کلیله و دمنه چاپ شیخو طبع شود قریب بینجاه صفحه خواهد شد . و رساله ایست بسیار مهم از چند حیث : ما را بطرز تفکر و شیوه تعقل مأمون خلیفه واقف میسازد که در میان خلفای اسلامی بغداد حکیم و درستدار حکمت بوده است؛ مجموعه ای از حکم و مواظ و دستورالعملهای زندگی بدست ما میدهد که مستخرجست از کتاب کلیله و دمنه ای که نتیجه اختلاط و آمیزش افکار هندی و ایرانی و مانوی است در باب تکالیف انسان و آداب شاهی و قانون زندگی ؛ افزایش تازه ایست بر مجموعه های انباشته از مؤلفات مسلمین در رشته آداب و حکم ؛ و نسخه بسیار قدیمی است از کلیله و دمنه عربی (یعنی از قسمتی از عبارات آن) که برای مقابله و تصحیح متن ازان استفاده می توان کرد - قدیمترین نسخه ای که تا کنون مکشوف گشته .

این بود مضمون گفتاری که این بنده بمرض شعبه ای از شعب کنگره مستشرقین رسانید ، و حق این بود که در باره تقسیمات اعضای کنگره و شعبات تحقیقات علمی ایشان و مضامین خطابه های عده ای از دانشمندان که کارشان بیشتر با ما ارتباط دارد عریضی بر این گفتار بیفزایم اما سخن دراز شد و اختصار اولیتر ، کنم ادای وظیفه ولی بوقت دیگر . ماینس ، ۲۹ شهریورماه ۱۳۳۶

(۱) در آخر نسخه کاتب نوشته است : هذا آخر کلام المأمون .